

## خواجه نصیرالدین طوسی که بود؟ چه کرد؟

هابیون او را ملحد و القاعده ای ها او را خواجه مصل الدین می خوانند!



و هابیون او را ملحد و القاعده ای ها او را "خواجه مصل الدین" می خوانند! اینان معتقدند که خواجه را در سقوط بغداد و مرگ خلیفه مسلمین، دستی بوده است. آنان نمی توانند بپذیرند که فساد خلافت بغداد و عیاشی هی عباسیان باصلاح اسلام پناه، سده ها پیش، پایه های حکومت بغداد را پوسانده و دستگاه آنها گندانده بود. بهر روی مدرکی تاریخی دال بر دست داشتن خواجه نصیر در سقوط بغداد، وجود ندارد، و باید دشمنی و هابیون و القاعده ای را بیش از هر چیز به رشک و خصومتی که نیای فکری ایشان ابن تیمیه و ابن قیم جوزی نسبت به خواجه و هم مباحثه اش علامه حلی (دیگر متکلم شهیر تشیع) روا می داشتند، مربوط دانست. و این حقیقت در رساله ها و مکاتبه های ایشان، در تاریخ مضبوط است. بهر روی، خواجه نصیر الدین طوسی فیلسوف و متکلم بزرگ، جایگاهی رفیع در تاریخ سده های میانه این سرزمین دارد و حق آن است که هر ایرانی فرهیخته، زندگی و آرای فلسفی و سیاسی او را نیک بشناسد. جرجی و زیدان و درباره و خواجه و نصیر می گوید: علم و حکمت و به دست و این و ایرانی در دورترین نقطه های و بلاد مغول و رفت، تو گویی و نور تابان و بود در تیره و شامی. (1) ما در اینجا تحولات و زمانه و شخصیت و کارنامه و فلسفی و سیاسی و او را از زبان و دکتر علی و اصغر حلبی، مرور می کنیم.

center

روزگار خواجه و نصیر

سده و هفتم و هجری و بدون و شك و سخت و ترین و ایام و تاریخ و ایران و است، چه و این و مصادف و با ترکنازی و و حمله و قوم و خونخوار و بی و رحم و مغول و بر بلاد اسلامی، به و ویژه و ایران و است. علت های و عمده و این و حمله و را حتماً و در کتاب های و تاریخ و خوانده و اید و چون و اینجا مقصود نگارش و تاریخ و نیست و از ذکر وقایع و رویدادهای و تاریخی و تن و می و زنی و و فقط و چند علت و برجسته و را که و با مقصود ما ارتباط و دارد، ذکر می کنیم.

و جنگیز خان و هنگامی و به و خیال و لشکرکشی و به و ایران و افتاد که و سلطان و محمد خوارزمشاه و (در گذشته و 616 و 39# و ق) در ایران و حکومت و می و کرد. این و پادشاه و البته و پادشاهی و لشکرکش و و جنگ و آزموده و بود، در تحمل و سختیها بسیار طاقت و داشت و چندان و فریفته و عیاشی و و خوشگذرانی و هم و نبود، بلکه و بیشتر ایامش و به و مجالست و اهل و علم و و مناظره و با فقیهان و می و گذشت، تا حدودی و به و اصلاح و حال و مردم و وضع و مملکت و هم و بی و اعتنا نبود. و اما امیرانی و که و در بلاد داشت و غالباً و نالایق و خودسر و نافرمان و بودند از قبیل و حاکم و اترار یا فاراب و که و همه و سفیران و جنگیز را کشت و اموالشان و را به و غنیمت و برداشت و یکی و از علل و مهم و خشم و لشکرکشی و جنگیز را فراهم و آورد.

و ثانیاً: مادر این و سلطان و که و ترکان و خاتون و نام و داشت و در تمام و کارهای و کشور دخالت و مستقیم و می و کرد و حتی و در انتخاب و ولیعهد هم و اجازه و به و سلطان و محمد نمی و داد و در این و راه و آن و زن و مستبد بر طبقه و روحانیون و اتکا و تمام و داشت.

و ثالثاً: هم و سلطان و محمد و هم و مادرش و بی و رحم و و ستمکار بودند و وقتی و ممالک و عظیمی و را تسخیر می و کردند، به و جای و حسن و سلوک و دلجویی و و مهربانی و و خوشرفتاری، با مردم و سخت و می و گرفتند و بیش و از بیش و شعله و های و عصیان و نافرمانی و را در دل های و آن و بیچارگان و برمی و افروختند.

زنجی و رابعاً: بین و امیران و رئیسان و قشون و سلطان و محمد خوارزمشاه و همواره و نزع و ستیزه و زنجی و دشمنی و حکمفرما بود و غالباً و همدیگر را به و بدینی و بستگی و به و اسماعیلیان و متهم و می و کردند، برخی و این و گروه و با خود خوارزمشاه و هم و میانه و خوبی و نداشتند و چند بار هم و در صد کشتن و او برآمدند و چند نشان و خدمت و خوارزمشاه و را ترک و گفتند و به و اردوی و جنگیز پیوستند.

زنجی و خامساً: پس و از نبرد که و سپاهیان و خوارزمشاه و در حدود سال 612 و لشکریان و پسر جنگیز (جوجی) کردند و اول و بار بود که و با مغول و روبرو شدند، چنان و مرعوب و شجاعت و دل و آوری و سپاه و دشمن و شدند که و پس و مراجعت و از سمرقند پیوسته و از آنها یاد می و کردند.

زنجی و در هر حال و مغولان و به و ایران و آمدند و کارهایی و کردند که و حمله و تازیان و را در اواخر ساسانیان و از یاد برد و خرابکاریها و قتل و نهب و غارت و را به و نهایت و رسانیدند. تنها قسمتی و از ایران و که و در این و ایام، پایکوب و سمند جور و غارت و و چپاول و مغولان و خونخوار نشد، جنوب و ایران و است و که و در دست و اتابکان و فارس و قرار داشت. سعدی و اشاره و به و همین و مطلب و کرده و آنجا که و در مدح و اتابک و ابوبکر بن سعد گوید: سکندر به و دیوار رویین و سنگ و بکرد از جهان و راه و یا جوج و تنگ و ترا سد یا جوج و کفر از زر است و نه و رویین و چو دیوار اسنکدر است (2)

زنجی و با همه و این و اوصاف، شگفت و است و اگر بگوییم و که و همین و سده و هفتم، یکی و از بهترین و ایامی و است و که و نواغ و بزرگان و علم و حکمت و تاریخ و و نقاشی و شعر ایران و در آن و به و عرصه و هستی و رسیده و اند، مولوی و بلخی و شیخ و سعدی و و خواجه و رشیدالدین و فضل و الله و همدانی و عطاملک و جوینی و حمدالله و مستوفی و خواجه و حافظ و شیرازی و دیگران و در همین و روزگار تار و ظلمانی و به و وجود آمده و اند و بدون و شک و بزرگ و ترین و نماینده و حکمت و ریاضی و اخلاق و در این و سده، خواجه و ابوجعفر نصیرالدین و محمد بن و محمد بن و حسن و طوسی و ملقب و به و استاد بشر است.

زنجی و زندگی و خواجه و نصیر

زنجی و خواجه و در سال 597 و هجری و 1201 میلادی و در طوس و خراسان و زاده و شد و در 672 هجری و 1274 میلادی و در بغدا مرد و در مشهد کاظمین و پای و قبر امام و موسی و الکاظم (ع) دفن و شد، قاضی و نورالله و شوشتری و برخی و دیگر از همان و گروه و نقل و کرده و اند که: وقتی و دید بیماری و دیگر علاج و ندارد، درباره و دفن و و کفن و خویش و با یاران و نزدیکانش و مذاکره و کرد، گفتند: مناسب و آن و است و که و در جوار حضرت و علی و دفنش و کنند. او گفت و مرا شرم و آید که و در جوار این و امام و بمیرم و از آستان و او به و جای و دیگر برده و شوم. پس و از مرگ و بر وصیت و او رفتند و در کاظمین و دفنش و کردند و در جلوی و لوح و مزارش و این و آیه و نقش و کردند که: و کلیم و باسط و ذراعیه و بالوصید = و سگشان و دو دست و خویش و بر درگاه و گشاده و است.

زنجی و اصل و خواجه و از جهرود [= چاه و رود] قم و بوده و چون و نیاکانش و به و طوس و رفته و در آنجا توطن و اختیار کرده و بودند، خواجه و هم و آنجا از مادر بزاد و از این و رو و طوسی و مشهور گشت.

زنجی و پدر خواجه و محمد بن و حسن و خود از فقیهان و فرقه و امامیه و از محدثان و معروف و طوس و بود و همو بود که و مبادی و صرف و نحو و اشتقاق و اقسام و علوم و ادبی و قرآن و مجید را به و پسر هوشمند خویش و تعلیم و کرد، پس و از چندی و خواجه و پیش و خال و خویش و به و اکتساب و منطق و مبانی و علوم و عقلی و پرداخت. همچنین و گفته و اند جزء سوم و از کتاب و الغنیه و ابی و المکارم و بن و زهره و الحلبي و را پیش و معین و الدین و سالم و بن و بدران و المازنی و المصري و خواند و در سال 619 و هجری و از او اجازه و یافت.

زواجه و پس از آنکه در طوس پیش خالوی خویش و مقدمات حکمت و حساب و هندسه و جبر را تعلیم گرفت، برای تکمیل معلومات در اوایل جوانی رهسپار نیشابور شد. نیشابور تا روزگار خواجه با وجودی که چندین بار مورد تهاجم و تاخت و تاز قرار گرفته بود به ویژه در حمله غزان خرابی بسیار بدان راه یافته بود، باز هم از مهم ترین مراکز علم و حکمت به شمار می رفت. خواجه تازه کسب علم و دانش در نیشابور آغاز کرده بود که مغولان بسان بلایی آسمانی سر رسیدند و مدتی شهر در محاصره مغولان ماند و اهالی نیشابور مقاومت کردند و در این واقعه داماد چنگیز تاجار نوین در اثر تیر یکی از محصوران به قتل رسید. سرانجام در دهم صفر 618 هجری مغولان نیشابور را فتح کردند و وارد آن شدند. دختر چنگیز که زن همین تاجار بود از فرط خشم دستور داد هر کس که در آن شهر بازمانده بکشند و نیز حکم شد آن شهر را چنان ویران کنند که در آنجا بتوان زراعت کرد و حتی سگ و گربه آن شهر را هم زنده نگذارند، مغول چنین کردند و هفت شبانه روز بر نیشابور ویران و آب بستند و در سراسر آن جو کاشتند و کار بدانجا رسید که به تعبیر یکی از دانایان دیواری از آن شهر برپای نماند.

در ضمن خرابی نیشابور مغولان آبادیهای را هم که به مناسبت قبر امام علی بن موسی الرضا (درگذشته 203 هـ) و هارون الرشید (در گذشته 193 هـ) مورد توجه مسلمانان بود به غارت و انهدام دادند.

در نیشابور خواجه به محضر فریدالدین داماد نیشابوری رسید و کتاب اشارات ابن سینا را از او استماع کرد. این فریدالدین شاگرد صدرالدین سرخسی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانی و ابوالعباس لوکری صاحب کتاب بیان الحق است و همو بود که علوم حکمی را در خراسان انتشار داد، این لوکری هم از شاگردان بهمنیار مرزبان آذربایجانی بوده که از شاگردان برجسته ابن سینا بوده است، بدین ترتیب خواجه به پنج واسطه شاگرد ابن سینا می شود.

خواجه نصیر در دژ اسماعیلیان (زندانی سیاسی) چون نیشابور مورد تاخت و تاز و نهب و غارت قرار گرفت، هر کس که می توانست به فکر چاره و برآمد و از آنجا کوچ کرد و خود و زن و فرزند را از ورطه بلا خلاص کرد. خواجه نیز در این میان حیرت زده و سرگردان و مبهوت پی و مأمونی می گشت، قضا را محتشم قهستان ناصرالدین بن ابی منصور اسماعیلی او را به قهستان دعوت کرد و در اکرام و احترام و بسیار کوشید. به دستور همین ناصرالدین محتشم قهستان بود که خواجه کتاب الطهاره و ابن مسکویه را زی و (در گذشته 421 هـ) را از عربی به فارسی ترجمه کرد و به نام و همو اخلاق و ناصری نامید.

خواجه در اثنا اقامت خویش در قهستان قصیده ای در مدح مستعصم خلیفه عباسی ساخت و با نامه ای به بغداد فرستاد، ابن العلقمی (وفات 656 هـ) وزیر مستعصم که آوازه و فضل و کمال خود نمیدانست، صورت این و حال را به ناصرالدین محتشم اطلاع داد و او از این معنی بدگمان شد و خواجه را به قلع و الموت قزوین نزد خداوند علاءالدین محمد بن حسن (618-653) برد و به حکم و همو خواجه در آنجا ماند و پس از آن در قلعه میمون (دژ) از قلاع رودبار الموت می زیست و پیش رکن الدین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی اقامت داشت تا آنکه هولاکو خان مغول در سال 654 ز قلاع اسماعیلی را فتح کرد و خورشاه تسلیم او

شد.

زندان‌ی و سیاسی و همچون زندانی و اسماعیلیان و قلاع و خواجه و می‌شده و در این مدت و از جمله کارها که انجام داد شرح کتاب و اشارات و این سینه است، در مقدمه و این کتاب و می‌گوید:

بیشتر این کتاب را در حال سختی و نوشتن و که و سخت‌تر از آن ممکن نباشد و اغلب آن را در روزگاری پریشانی و فکر نگاشتم و چنان که پریشان‌تر از آن نشود، بلکه و در روزگاری که هر جزء آن طرفی برای غصه و عذاب و دردناک و ندامت و حسرت بود، زمانی نگذشت که دیدگانم اشک و نریزد و دلم پریشان نباشد و زمانی برنیامد که دردهایم افزون نگردد و غم‌هایم دو چندان نشود و شاعر فارسی چه و نیکو گفته است:

بگردا گرد خود چندانکه و بینم & ... و بلا انگشتری و من نگینم !  
برخی از اصحاب و تاریخ گفته اند: و فتح و قلاع و اسماعیلیه و به دلالت و خواجه نصیر بود که وزیر مطلق صاحب دعوت و ملاحظه و مکانت و او پیش و ملاحظه و به مثنایی بود که اگر او را دستور کاینات گفتندی، میسر گشتی.

ابتکاری و نوع و امیز برای و تأسیس و رصدخانه و هولاکو شهرت و خواجه را در حکمت و ریاضی و شنیده بود و مهارت و خواجه در بستن و زیج و رصد حتی و تا اقصای مغولستان نیز رسیده بود چنان که و منگوقاآن و از برادرش و هولاکو خواست تا در آنجا رصدخانه ای ایجاد کند ولی و به سبب برخی پیش آمده هولاکو خواجه را در ایران نگاه داشت و چون خود او به نجوم و احکام آن بسیار اعتقاد داشت و در هر کار با منجمان و می‌زد و به آنها اقدام کرد، بر آن شد که در ایران رصدخانه ای دایر کند. در سال 657 و خواجه را به این و مهم و نامزد کرد و دستور داد در مراغه رصدی انشأ کند و در این راه و تمام و اوقاف و ممالک و ایلخانی را تحت اختیار خواجه قرار داد و خواجه دوبار - یکی در سال 662 و دیگری کمی پیش از فوت و خویش - به بغداد رفت و تا امور اوقاف را تحت نظر بگیرد و پس از وضع و مخارج و مستمریات و مازاد آن را برای انجام عمل و رصد ضبط و کند و در ضمن این سفرها آنچه کتاب و آلات رصدی برای کار خود لازم و می‌دانست و از اطراف جمع کند و هولاکو و پس از او اباقا نیز در تهیه و اسباب این امر و جلب و دانشمندان و می‌کشیدند تا زیج و مراغه و به انجام رسید و خواجه خلاصه اعمال و رصدهای خود و یارانش را در کتاب و زیج و ایلخانی مدون کرد.

برخی از مورخان گفته اند که بستن (تأسیس) رصد مراغه و به فکر خود خواجه بود و سالها پیش و از آنکه به خدمت و هولاکو برسد در این اندیشه بود که هر وقت و اقتضا کند و زمان یابد و وسایل و فراهم شود به این کار اقدام کند، نهایت و آنکه چون روزگار هولاکو این آرزو را ممکن و الحصول و دید او را بر این کار برانگیخت. گویند هولاکو گفت: و این کار چیست؟ آیا آنچه آمدنی است و مقدر است و که بشود با بستن رصد و دانستن حرکات و کواکب و می‌توان و از آنها جلوگیری کرد؟ خواجه گفت: جواب را با مثلی و ادا کنم، آن گاه از ایلخان درخواست کرد که یک و دو نفر بر بلندی و که نزدیک آن مکان بود برآید و از آنجا یک طشت مسین بزرگ و فرواندازد به نحوی که مردم آن را ندانند، هولاکو این کار را انجام داد، کسی را مأمور کرد که بر پشت بام رود و آن طشت را بیندازد، از افتادن طشت آوازی سخت و ترسناک و هول‌انگیز پدیدار گشت و مردم به هم آمدند و وحشت همه جا را فراگرفت و جمعی بی‌هوش گشتند. اما خواجه و هولاکو

که از سبب آن و امر آگاه بودند نهراسیدند. پس خواه علم اگر علم نجوم را هیچ فایده نیست؛ این فایده را دارد که کسی از اوضاع و احوال فلکی آگاه باشد، زمان ظهور حوادث ترسی که در مردمان غافل و نادان به وجود می‌آید، در او پدید نمی‌آید. هولاکو چون این طور دید خواه به بستن رصد امر داد و فرمود که ساختمان آن را آغاز کند. (3)

خواه در این عمل مددکار و دستیاران چند داشت که مهم ترین آنها فخرالدین مراغی، فخرالدین اخلاطی، نجم الدین دبیران و مؤیدالدین عرضی بودند که خواه خود از آنها نام برده است. غیر از این عده که برشمردیم گروهی از دانشمندان و منجمان هم در این کار با خواه مشارکت داشته‌اند که نام چند تن از ایشان را ذکر کرده‌اند که اهم آنها عبارتند از: رکن الدین استرآبادی، محیی الدین مغربی، قطب الدین شیرازی، شمس الدین شیروانی، کمال الدین ایچی، نجم الدین اسطرلابی، قومنجی [تومه جی] چینی، ملقب به سینک؛ سینک؛ خواه رشیدالدین آن را به عارف ترجمه کرده است؛ و چند تن دیگر. (4)

بنای رصد در سالی تمام شد که خواه در آن سال وفات یافت (672). بنابراین بنای این رصدخانه 15 سال وقت خواه را گرفت.

بزرگواری خواه در این کار بزرگ تنها مربوط به قدرت علمی او نیست، چه اگر این کار را هم نمی‌کرد دانش و معرفت خواه بر دانشمندان آشکار و معلوم بوده و هست، بلکه در آن است که با چه مهارت و استادی و متانت و سخنان حکیمانه در عقل هولاکو رسوخ کرد و آن خون آشام بدکردار را واداشت که به جای خرابکاری و کشتار خلق خدا به اصلاح امور اجتماعی و پیشبرد فرهنگ و فنون بپردازد و از کسی که ظاهر تمدن را خراب می‌کرد شخصی بسازد که کاخ تمدن را برافزارد و در پیشبرد و ترقی دادن علم سر از پا نشناسد.

خواه سرانجام کار را به جایی رسانید که هولاکو را برانگیخت تا شخصی به بلاد عربی بفرستد و دانشمندان را که از ترس مغول و حمله خرابکارانه آنها فرار کرده بودند و به اربل و موصل و جزیره و شام رفته بودند، تشویق کند و آنها را به ایران بازگرداند و نیز از دانشمندان آن بلاد گروهی را به مراغه بیاورد. هولاکو برای این کار و فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی را نامزد کرد و این مرد، شخصی هوشمند و زیرک بود و با حسن تدبیر توانست مبلغی خلق را که به بلاد عربی رفته بودند به شهرهای خودشان بازگرداند و بدین وسیله کار خود را نیک انجام دهد و برگردن دانش و معرفت حقیقی داشته باشد. (5)

هولاکو مانند سایر شاهزادگان مغول شتابکار بود و می‌خواست که کار رصد به زودی پایان یابد و از این جهت به خواه و همکارانش فرمان داد که کار خود را زود انجام دهند. خواه چنان که خواه خواسته می‌خواست نشد. خود خواه در مقدمه و ایلخانی به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید، «کمتر از سی سال که دور این هفت ستاره تمام شود نتوان ساخت و اگر بیشتر از سی سال به آن کار مشغول باشند بهتر و درست تر باشد. ولیکن پادشاه از سی سال مگر به آغاز فرمود، فرمود که جهت کنید تا زودتر تمام کنید و فرمود که مگر به دوازده سال ساخته شود. ما بندگان گفتیم: جهد کنیم اگر روزگار وفا کند. (6)»

کتابخانه مراغه با 4000 هزار کتاب رصد کارهای بزرگ دیگر خواه این است که در محل رصد

مراغه؛ کتابخانه؛ بزرگی؛ احداث؛ کرد و بنا به؛ فرمان؛ هولاکو کتابهای؛ نفیس؛ و سودمند بسیاری؛ که؛ از بغداد و دمشق؛ و موصل؛ و خراسان؛ غارت شده؛ بود و در کار رصد خواجه؛ هم؛ لازم؛ بود به؛ آن؛ کتابخانه؛ آورده؛ شد. خود خواجه؛ مأمورانی؛ به؛ اطراف؛ بلاد می؛ فرستاد که؛ هر جا کتب؛ علمی؛ بیابند خریداری؛ کنند و برای؛ او بفرستند و خود هر کجا به؛ کتاب؛ مفید و نفیسی؛ برمی؛ خورد و در مسافرتها به؛ نظرش؛ می؛ رسید همه؛ را می؛ خرید و در این؛ کار چنان؛ کوشش؛ داشت؛ که؛ به؛ عقیده؛ برخی؛ از مورخان؛ چهارصد هزار = 000,400 کتاب؛ در کتابخانه؛ مراغه؛ گردآمده؛ بود. (7)

وزارت؛ خواجه؛ نصیرالدین؛ گذشته؛ از احترام؛ و عزتی؛ که؛ خواجه؛ در دستگاه؛ ایلخانی؛ داشت، به؛ نظر برخی؛ از مورخان؛ خواجه؛ وزارت؛ هولاکو را نیز به؛ عهده؛ داشته؛ است، خوانساری؛ در روضات؛ الجنات؛ و شاکر؛ فوات؛ الوفیات؛ به؛ این؛ امر تصریح؛ کرده؛ اند، سبکی؛ نیز در طبقات؛ الشافیة؛ همین؛ قول؛ را آورده؛ است. ولیکن؛ همه؛ وزارت؛ او را مطلق؛ نمی؛ دانند بلکه؛ می؛ گویند؛ خواجه، وزارت؛ هولاکو را داشت؛ بدون؛ اینکه؛ دخالتی؛ در اموال؛ بکند، ولیکن؛ چنان؛ عقل؛ او را ربوده؛ بود و بر او مسلط؛ شده؛ که؛ هولاکو سوار نمی؛ شد و مسافرت؛ نمی؛ کرد و دست؛ به؛ کاری؛ نمی؛ زد مگر وقتی؛ همه؛ وزارت؛ تعیین؛ می؛ کرد...؛ و این؛ قول؛ به؛ نظر درست؛ تر می؛ آید چه؛ آنکه؛ خواجه؛ در پیش؛ هولاکو مقرب؛ تر از همه؛ بوده؛ و عظمت؛ و احترام؛ فوق؛ العاده؛ داشته؛ از هیچ؛ مأخذي؛ به؛ صراحت؛ بر نمی؛ آید که؛ او وزارت؛ هولاکو را به؛ آن؛ معنی؛ که؛ در خرج؛ و دخل؛ و عزل؛ و نصب؛ مستقیماً؛ دستی؛ داشت؛ باشد پذیرفته؛ باشد بلکه؛ اگر در امور؛ از او مشورت؛ می؛ خواستند آنچه؛ موافق؛ مصلحت؛ بوده؛ اظهار می؛ داشت؛ و با فراست؛ و کیاستی؛ که؛ داشت؛ در حل؛ و فصل؛ امور هولاکو را یاری؛ می؛ کرد و بیشتر اوقات؛ خویش؛ را به؛ کار ترجمه؛ و تألیف؛ و تصنیف؛ کتب؛ و افاده؛ طالبان؛ می؛ گذرانید.

برخی؛ از مورخان؛ که؛ وزارت؛ خواجه؛ را مطلق؛ و مسلم؛ پنداشته؛ اند، شاید از این؛ راه؛ بوده؛ که؛ دیده؛ اند، ایلخان؛ مغول؛ تمام؛ اوقاف؛ ممالک؛ پهناور اسلام؛ را در اختیار او گذارده؛ بود تا ده؛ يك؛ آن؛ را صرف؛ مخارج؛ و لوازم؛ رصد و ساختن؛ رصدخانه؛ کند. به؛ هر حال؛ اگر خواجه؛ در دربار ایلخان؛ مذکور سمت؛ رسمی؛ وزارت؛ نداشته؛ در عمل؛ از همه؛ وزیران؛ اقتدار و سیطره؛ و جبروت؛ بیشتر داشته؛ است.

مذهب؛ خواجه؛ و دشمنان؛ دانشمندان؛ و اصحاب؛ تاریخ؛ شك؛ ندارند در اینکه؛ خواجه؛ شیعی؛ بوده؛ است؛ و بیشتر برای؛ اند که؛ دوازده؛ امامی؛ است؛ و در اغلب؛ کتابهای؛ کلامی؛ خود به؛ دوازده؛ امام؛ و وجوب؛ عصمت؛ آنها اشارت؛ داد. (9)

و همو رسالات؛ ویژه؛ ای؛ در این؛ باره؛ پرداخته؛ که؛ از آن؛ جمله؛ رساله؛ الفرقة؛ الناجیة؛ و رساله؛ فی؛ حصر الحق؛ بمقاله؛ الامامیة؛ که؛ به؛ فارسی؛ نگاشته؛ است؛ و نیز کتاب؛ الاثنی عشریة؛ و رساله؛ فی؛ الامامة؛ را می؛ توان؛ نام؛ برد. (10)

در شرح؛ حال؛ او دیدیم؛ که؛ او فقه؛ را نزد چند تن؛ از فقیهان؛ شیعه؛ خواند که؛ معین؛ الدین؛ مصری؛ (در گذشته؛ 629 هـ؛ 39 ق) و کمال؛ الدین؛ میثم؛ بحرانی؛ (در گذشته؛ 648 هـ؛ 39 ق.) از آن؛ جمله؛ اند. نیز چون؛ به؛ بغداد می؛ خواست؛ رفتن، در مجلس؛ رئیس؛ فقهای؛ شیعه؛ یعنی، نجم؛ الدین؛ معروف؛ به؛ محقق؛ حلی؛ (در گذشته؛ 676 هـ؛ 39 ق.) صاحب؛ کتاب؛ شرایع؛ الاسلام؛ حاضر شد و او را

گرامی و داشت؛ و در مبحث تياسر که در بيان قبله و اهل عراق است؛ با او بحث کرد و پرسشهايي و انجام داد.

خواجه تنها از نظر اعتقاد شيعي نبود، بلکه در عمل هم و به روح و تشيع پاي بند بود و در ضمن اشعاري که از او نقل شده، شعري به چشم مي خورد که مضمونش اين است:

«اگر کسی تمام و صالحات را انجام دهد و همه پيامبران مرسل و اوليا را دوست بدارد، همواره بدون ملامت و روزه بگيرد و شبها به قصد عبادت بخوابد و به هيچکس آسيبي نرساند و تمام بيتيمان را لباس ديبا بپوشاند و آنان را نان و عسل بدهد و در ميان مردم به نيکي و به سر برد و از گناه و لغزش برکنار بماند، روز حشر به هيچ روي سوي نبرد، اگر دوستدار علي نباشد.»

روي اين اصل، گروهی از عالمان اهل سنت و برخي مورخان بر اين رفته اند که چون خواجه شيعي متعصب بوده و خلفاي عباسي را غاصب و خلافت آل علي مي دانسته و از اين رو، ايلخان مغول را بگرفتن بغداد و کشتن خليفه برانگيخته است و برخي از علما سني، به ويژه حنبلين، بدگويي از خواجه کار را به وقاحت و بي ادبي رسانده اند.

ابن تيميه حنبلي (در گذشته 728 هـ؛ 39 ق.) رساله اي در رد نصيريه که - فرقه اي از غلاة شيعه و از پيروان و محمد بن نصير ميري هستند - نوشته مي گويد: «... قوم مغول وارد بلاد اسلام شدند و خليفه و اين کار جز به ياري و معاونت اين گروه صورت نگرفت، زيرا مرجع و مقتداي آنها نصيرالدين طوسي بود که در الموت وزارت ملاحظه داشت و همو بود که هولاکو را به کشتن خليفه اسلام واداشت... ظاهر مذهب اين گروه و رفض باطنش کفر صريح است.»

خواجه نصير؛ ملحد ملاحظه!

ابن قيم (در گذشته 751 هـ؛ 39 ق.) که شاگرد ابن تيميه بود، دشمني و عناد با خواجه را به مرز وقاحت رسانيده و درباره آن بزرگوار از هيچ افترايي پروا نکرده است. مي گويد:

«... چون نوبت به وزارت هولاکو يافته بود، خويش را از پيروي رسول و اهل دين او بر کنار داشت و آنان را عرضه تيغ گردانيد تا از ملحدان اسماعيلي خلاص گشت و همو بود که خليفه و قضاة و فقيهان و محدثان را به قتل رسانيد و فيلسوفان زنده نگاه داشت که برادران او بودند و منجمان و طبيعت شناسان و جاودان گرامي داشت و اوقاف و مدارس و مساجد و اسلام و موجب آنها را فسخ کرد و مخصوص خود و يارانش کرد. او در کتابهاي خود قدم عالم و بطلان معاد و انکار صفات پروردگار جهانيان را، از علم و قدرت و حيات و سمع و بصر... نصرت کرد و گفت: خدا نه در داخل عالم است و نه خارج آن و بالاي عرش پروردگاري نيست که پرستيده شود... براي ملاحظه مدارس ساخت و خواست تا «اشارات امامان ملحدان و ابن سينا را جاي قرآن و قرآن و اما» قرار دهد؛ وليکن نتوانست و گفت: اين قرآن و خواص است و آن و قرآن عوام است و همو خواست تا نماز را تغيير بياموخت و خود ساحر شد و بتان و عبادت مي کرد...! شهرستاني در کتاب المصارع با ابن سينا گلاويز شد و قول او را راجع به قدم عالم و انکار معاد جسماني و نفي علم و پروردگار و قدرت او و برخي مسائل ديگر ابطال کرد، اين نصيرالحاد به ياري ابن سينا برخاست و کتاب شهرستاني را نقض کرد و کتابي پرداخت به نام مصارعة المصارعة ما هر دو کتاب راديديم، نصير طوسي در آنجا اين اصل را





من و سگی؛ دارم؛ که؛ هر وقت؛ روزه؛ کنان؛ پس؛ از آن؛ باران؛ بیاید...

با همه؛ این؛ تفصیل؛ و اتهامات، اینکه؛ خلیفه؛ به؛ تحریک؛ خواه؛ کشته؛ شده؛ باشد، اصلاً؛ معلوم؛ نیست. و آنگهی؛ سخنان؛ ابن؛ و دیگران، به؛ ویزه؛ در مورد فلسفه؛ خواه؛ و عقاید او بسیار دور از واقع؛ و کودکانه؛ بل؛ جاهلانه؛ است.

آری؛ خواه؛ در ترویج؛ مذهب؛ شیعه؛ اهتمامی؛ تمام؛ داشت؛ و در بزرگداشت؛ عالمان؛ شیعی؛ و سنی، من؛ جمله؛ ابن؛ الی؛ الحدید (در گذشته؛ 655؛ 39؛ ق.) و برادرش؛ و نیز بسیاری؛ دانشمندان؛ با دل؛ و جان؛ می؛ کوشید؛ ولیکن؛ فرسنگها از تعصبات؛ خشک؛ و سبک؛ مغزی؛ دور بود و تا می؛ توانست؛ با ارباب؛ تمام؛ مذاهب؛ به؛ مهربانی؛ و محبت؛ رفتار می؛ کرد و بنابراین؛ اگر به؛ تهمت؛ و افترا او را دشمن؛ اسلام؛ بخوانیم؛ و از نادانی، کشته؛ شدن؛ مردم؛ مسلمان؛ را به؛ فرمان؛ هولاکو از ناحیه؛ او بدانیم، از انصاف؛ دور شده؛ ایم.

اخلاق؛ و منانت؛ خواه؛ نصیر؛ تجلیل؛ علامه؛ حلّی؛ خواه؛ مردی؛ حکیم؛ و سیاستمدار بوده؛ و از خواص؛ این؛ دو حالت؛ بیشتر آن؛ است؛ که؛ شخص؛ انسانی؛ شکیا و بردبار می؛ شود و به؛ هر بادی؛ از جای؛ نمی؛ جنبد.

علامه؛ حلّی؛ در حق؛ او می؛ گوید که؛ خواه؛ در اخلاق؛ شریف؛ ترین؛ کسی؛ است؛ که؛ ما تا حال؛ دیده؛ ایم...؛ و ابن؛ شاکر درباره؛ او گوید؛ خواه؛ سخت؛ منظر و خوش؛ رو و کریم؛ و سخی؛ و حلیم؛ و خوش؛ معاشرت؛ و زیرک؛ و هشیار بود و یکی؛ از داهیان؛ زمان؛ به؛ شمار می؛ رفت؛ و آورده؛ اند که؛ شخصی؛ به؛ خدمت؛ خواه؛ آمد و نوشته؛ ای؛ از آن؛ دیگری؛ به؛ خواه؛ داد که؛ در آن؛ به؛ خواه؛ بسیار ناسزا گفته؛ و دشنام؛ داده؛ بود و او را کلب؛ بن؛ کلب؛ خطاب؛ کرده؛ بود. خواه؛ به؛ زبانی؛ نرم؛ و لطف؛ آمیز در جواب؛ او نوشت؛ و اما اینها که؛ نوشته؛ ای؛ درست؛ نیست؛ چه؛ سگ؛ در زمره؛ چهارپایان؛ است؛ و عوعو می؛ کند و پوست؛ او پوشیده؛ از پشم؛ است؛ و ناخنی؛ دراز دارد و این؛ صفتها در من؛ نیست؛ و به؛ خلاف؛ او قامت؛ من؛ راست؛ و نرم؛ بی؛ موی؛ و ناخنم؛ پهن؛ است. من؛ گویا و خندانم؛ و فصول؛ خواصی؛ که؛ مراسم؛ غیر آن؛ فصول؛ و خواصی؛ است؛ که؛ سگ؛ دارد و آنچه؛ در من؛ است؛ در او نیست؛ و تمام؛ عیوبی؛ را که؛ صاحب؛ نامه؛ ذکر کرده؛ بود، بدین؛ سان؛ جواب؛ گفت؛ بدون؛ آنکه؛ کلمه؛ ای؛ درشت؛ و زشت؛ بنویسد و یا بگوید...؛ و همو گوید؛ خواه؛ و مکانتی؛ که؛ پیش؛ هولاکو داشت، از منافع؛ مسلمانان؛ به؛ ویزه؛ شیعیان؛ و علویان؛ و حکمت؛ دانان؛ و غیر ایشان؛ نگاهبانی؛ می؛ کرد و به؛ آنها احسان؛ و نیکی؛ می؛ کرد و در ابقا آنها در شغلشان؛ کوشا بود و می؛ کوشید که؛ وجوه؛ اوقاف؛ را در محل؛ اصلی؛ صرف؛ کنند و با وجود همه؛ اینها، شخصی؛ متواضع؛ و فروتن؛ و گشاده؛ رو و نیکو معاشرت؛ بود. اغلب؛ مورخان؛ و اصحاب؛ رجال؛ در حق؛ او و اخلاق؛ او به؛ همین؛ سان؛ سخن؛ گفته؛ اند.

تسامح؛ و سعه؛ صدر خواه؛ نصیر؛ خواه؛ شخصی؛ با تسامح؛ و با وسعت؛ مشرب؛ بود و دانشمندان؛ و عالمان؛ را از هر طبقه؛ و هر مذهبی؛ که؛ بودند بزرگ؛ می؛ داشت؛ و در این؛ میان؛ به؛ تصوف؛ و صوفیان؛ راستین؛ توجه؛ مخصوص؛ داشت؛ و با توجه؛ به؛ کتابهایی؛ که؛ نوشته؛ معلوم؛ می؛ شود که؛ خود او نیز در این؛ ره؛ قدمی؛ راسخ؛ داشته؛ است. در نمط؛ و نهم؛ شرح؛ اشارات؛، یعنی؛ مقامات؛ العارفین؛ و

رساله و نفیس؛ و اوصاف؛ الاشراف؛ چنان؛ سخنان؛ صوفیان؛ بیان و می‌کند که و گویی؛ خود او سالک؛ راه؛ طریقت؛ بوده؛ است. او در این کتاب دوم؛ برخی؛ اتهامات؛ ناروا و جاهلانۀ را که بر صوفیان بسته؛ اند کشف؛ می‌کند و در باب؛ توحید و اتحاد سخنان؛ لطیف؛ می‌گوید و دعاوی؛ منصور حلاج؛ و برخی؛ دیگر از صوفیان؛ را به روشی؛ درست؛ تفسیر می‌کند. ولیکن؛ به صوفی؛ نمایان؛ و قلندران؛ بیکاره؛ اعتقادی؛ نداشته؛ و آنان؛ را سربار جامعه؛ می‌دانسته؛ است. گویند وقتی؛ در برابر سلطان؛ گروهی؛ از فقیران؛ پیدا شدند. سلطان؛ از خواه؛ پرسید؛ اینها چه کسانی؟ خواه؛ جواب؛ گفت؛ گروهی؛ زاید و بی‌هوده؛ اند، بر فور سلطان؛ دستور داد که همه؛ را نابود کردند. کسی؛ را خواه؛ پرسید مقصود تو از این؛ بیان؛ چه بود؟ گفت؛ مردم؛ چهار طبقه؛ بیش؛ نیستند؛ جمعی؛ امیر و وزیر و کسان؛ لشکری؛ و کشوری، دو دیگر بازرگانان؛ و تجارند، سه دیگر پیشه‌وران؛ و صنعتگران؛ اند و آخرین؛ گروه؛ بزرگان؛ و دهقانانند و آن؛ کس؛ که زمره؛ این؛ چهار گروه؛ نباشد سربار مردم؛ و در جهان؛ زیاده؛ است.

آثار خواه؛ نصیر

خواه؛ در بیشتر دانشهای؛ متداول؛ روزگار خویش؛ به ویژه؛ فقه؛ حکمت؛ و کلام؛ و منطق؛ و ریاضیات؛ و فلك؛ و نجوم؛ و اخلاق؛ و برخی؛ دیگر مهارت؛ شایان؛ داشت؛ و در اغلب؛ این؛ رشته‌ها؛ تألیفات؛ ارزنده؛ نفیس؛ دارد.

فهرست؛ آثار مهم؛ خواه؛ در الفوات؛ الوفیات؛ ابن شاکر کتبی؛ (در گذشته؛ 762؛ 39؛ ق.) و روایات؛ و روایات؛ خوانساری؛ و از همه؛ دقیق؛ تر در آثار مهم؛ خواه؛ را که؛ به؛ نحوی؛ از انحاء مورد دقت؛ و نظر اهل؛ فن؛ بوده؛ نام؛ می‌بریم؛ و درباره؛ آنها سخن؛ می‌گوییم؛

1- تجریدالاعتقاد، در علم؛ کلام؛ و آن؛ کتاب؛ در این؛ موضوع؛ از کتابهای؛ دقیق؛ و استوار است؛ و مورد عنایت؛ بسیاری؛ از دانشمندان؛ بوده؛ و بر آن؛ شرح؛ کرده؛ اند یا تعلق؛ زده؛ اند. مهم؛ ترین؛ شرحهای؛ این؛ کتاب؛ از آن؛ علامه؛ حلی، حکیم؛ قوشچی؛ و عبدالقادر لاهیجی؛ است، این؛ شرحها اغلب؛ با اصل؛ چاپ؛ شده؛ است؛ و شرح؛ علامه؛ به؛ سال؛ 1353؛ هجری؛ در صیدا در مکتبه؛ عرفان؛ چاپ؛ شد و نام؛ آن؛ کشف؛ المراد است؛ و همین؛ شرح؛ نزدیک؛ ترین؛ تفسیری؛ است؛ به؛ مقاصد خواه؛ طوسی؛ که؛ علامه؛ حلی؛ نوشته؛ است.

2- شرح؛ اشارات، ابن؛ سینا در فلسفه، این؛ شرح؛ با شرح؛ فخر رازی؛ بر اشارات؛ به؛ سال؛ 1325؛ هجری؛ در مصر مطبوعه؛ خیریه؛ چاپ؛ شد و اخیراً؛ دکتر سلیمان؛ دنیا اشارات؛ را در مصر تنها با شرح؛ خواه؛ و با دقت؛ و حواشی؛ سودمند چاپ؛ کرد. خواه؛ در این؛ کتاب؛ بسیاری؛ اشتباهات؛ و نقضهای؛ نابه؛ جای؛ امام؛ را بر شیخ؛ رئیس؛ جواب؛ گفته؛ ولیکن؛ به؛ هیچ؛ روی؛ از طریق؛ ادب؛ بیرون؛ نرفته؛ و از او به؛ عنوان؛ شارح؛ فاضل؛ یاد کرده؛ است. برای؛ شرح؛ بیشتر در این؛ باره؛ به؛ ترجمه؛ امام؛ فخر رازی؛ نگاه؛ کنید.

3- التذکره؛ فی علم؛ و الهیة، و آن؛ کتاب؛ مختصری؛ است؛ که؛ جامع؛ مسائل؛ این؛ فن؛ است؛ و شامل؛ چهار باب؛ است، این؛ کتاب؛ مایه؛ اعجاب؛ دانشمندان؛ گشته؛ و بر آن؛ شده؛ اند که؛ آن؛ را شرح؛ کنند و بر آن؛ تعلیق؛ زنند. از شارحان؛ این؛ کتاب؛ چند تن؛ نام؛ می‌بریم؛

(1) نظام؛ الدین؛ نیشابوری؛ معروف؛ به؛ نظام؛ اعرج، که؛ شرح؛ او توضیح؛ التذکره؛ نام؛ دارد.

(2) شرح؛ سیدالشریف؛ علی؛ بن؛ محمدالجرجانی؛ (در گذشته؛ 816؛

3) شرح و شمس و الدین و محمد بن و احمد خفري و (وفات 960؛ zwnj; 39#&؛ ق.ف) که از شاگردان و صدرالدین و محمد دشتکي و این است، شرح و التکمة و في و شرح و التذکرة و نام و دارد، که و 832؛ zwnj; 39#&؛ ق.ف) است. 4) قطب و الدین و محمود بن و مسعود شیرازي و (در گذشته 710؛ zwnj; 39#&؛ ق.ف) شاگرد بزرگوار خواجه، که و شرح و او التحفة و الشاهية و نام و دارد.

4- بیست و باب، که و در اسطرلاب و است و گویند: این و کتاب و از اسطرلاب و اسماعیلیان و است، که و خواجه و زمانی و که و در قرب و آنها بود، تألیف و کرد و از جمله و غنایمی و بود که و از اسماعیلیان و گرفته و شد و عطا ملک و جویی و بر آن و دست و یافت.

این و کتاب و در جشن و یادبود خواجه و در دانشگاه و تهران و چاپ و شد و بر آن و چند شرح و نوشته و اند که و از مهم و ترین و آنها شرح و دو تن و معروف و تر است:

1) شرح و نظام و الدین و بن و حبیب و الله و الحسینی، که و آن و را به و زبان و فارسی و در سال 873؛ zwnj; 873؛ هجری و به و پایان و آورد.

2) شرح و شیخ و عبدالعلي و بن و محمد بن و حسن و البیرجندی و (در گذشته 934؛ zwnj; 39#&؛ ق.ف) که و آن و را به و سال 893؛ zwnj; 893؛ تألیف و کرد.

5- تحریر اقلیدس، در اصول و هندسه و حساب، خواجه و از تألیف و این و کتاب و در 22 شعبان و سال 646؛ zwnj; 646؛ فراغ و یافت. این و کتاب، از کتابهای و پراچ و خواجه و است و متجاوز از یازده و شرح و بر آن و نوشته و اند که و مهم و ترین و آنها شرح و سید شریف و جرجانی و قاضی و زاده و رومی و است، خواجه و در آغاز این و کتاب و گوید ... از تحریر این و کتاب و را پس و از تحریر مجسطی و آغاز کردم و؛

6- تحریر اکرمانالوس، حاوی و سه و مقالت و است؛ مقاله و نخستین و شامل و سی و شکل و مقاله و دوم و شامل و شکل و مقاله و سوم و شامل 12؛ zwnj; 12؛ شکل و است.

خواجه و از تألیف و این و کتاب و در 21 شعبان و سال 663؛ zwnj; 663؛ فارغ و شده و است.

7- تحریر المجسطی، اصل و کتاب و از آن و بطلمیوس و است و که و در هیئت و علم و فلک و حرکات و نجوم و پرداخته و خواجه و این و کتاب و را برای و حسام و الدین و حسن و بن و محمد سیواسی و تحریر کرده و است و در 5 شوال و سال 644؛ zwnj; 644؛ هجری و تمام و کرده و است. این و کتاب و را هم و گروهی و از دانشمندان و شرح و کرده و اند از جمله و شمس و الدین و محمد سمرقندی و نظام و الدین و اعرج و نیشابوری و را می و توان و نام و برد.

8- زیج و ایلخانی، فارسی و است و این و همان و زیجی و است و که و حاصل و رصد مراغه و به و دستور هولاکو بنا شده و بود در آن و آورده و است و و پیش و از این و درباره و آن و صحبت و کردیم. خواجه و در مقدمه و این و کتاب و گوید: ... هولاکو خان و همدان و را قهر کرد و بغداد بگرفت و خلیفه و را برداشت، تا حدود مصر بگرفت و کسانی و که و یاغی و بودند نیست و کرد و هنرمندان و را در همه و انواع و بناخت و بفرمود تا هنرهای و خویش و رسمهای و نیکو نهادند و من و بنده و نصیر را که و از طوسم و به و ولایت و همدان و افتاده و بودم، از آنجا بیرون و آورد و رصد ستارگان و فرمود و حکما را که و فن و رصد می و دانستند چون: مؤیدالدین و العرضی و که و به و دمشق و بود و فخرالدین و مراغی و که و به و موصل و بود و فخر خلاصی و که و به و تغلیس و بود و نجم و الدین و دبیان و که و به و قزوین و بود، بفرمود تا از آن ولایتها بطلبند و زمین و مراغه و رصد را اختیار کردند و بفرمود تا کتابها از بغداد و شام و موصل و خراسان و بیاوردند، تقریر چنان و کرد که و منگویی و از میان و برخاست و بعد از آن و رصد ستارگان و تمام و شد... و؛

این و کتاب و چهار مقاله و دارد:

1- در تواریخ؛ 2- در سیر کواکب؛ 3- در اوقات؛ 4- در باقی اعمال؛ نجوم.

بر این؛ زیج؛ چند شرح؛ معتبر نوشته؛ شده؛ است؛ که؛ بهتر از همه؛ شرح؛ این؛ چند نفر است:

1- زیج؛ شاهي(11) که؛ آن؛ را علیشاه؛ بن؛ محمد بن؛ القاسم؛ خوارزمي؛ معروف؛ به؛ علاءالمنجم؛ نوشته؛ که؛ به؛ فارسي؛ و مختصر است. مؤلف؛ این؛ کتاب؛ را (عمده؛ الایلخانیه) نام؛ داده؛ و آن؛ را برای؛ محمد بن؛ احمد التبریزی؛ وزیر تألیف؛ کرده؛ است.

2- شرح؛ حسن؛ بن؛ محمد نیشابوری؛ قمی؛ معروف؛ به؛ نظام؛ اعرج؛ و آن؛ شرحی؛ فارسي؛ است؛ که؛ کشف؛ الحقایق؛ نام؛ دارد.(12)

3- شرح؛ غیاث؛ الدین؛ جمشید بن؛ مسعود کاشانی؛ بنام؛ زیج؛ خافانی. شارح؛ گوید؛ این؛ کتاب؛ را در تکمیل؛ زیج؛ ایلخانی؛ پرداختم؛ و همه؛ آنچه؛ را که؛ از اعمال؛ منجمان؛ استنباط؛ کرده؛ بودم؛ و در هیچ؛ زیج؛ دیگر نیامده، با براهین؛ در آن؛ گرد آوردم.(13)

9- اخلاق؛ ناصري، خواجه؛ این؛ کتاب؛ را به؛ امیر قهستان، ناصرالدین؛ عبدالرحیم؛ محتشم؛ تألیف؛ کرد، چه؛ او از خواجه؛ خواست؛ تا کتاب؛ الطهاره؛ ابن؛ مسکویه؛ را به؛ پارسي؛ ترجمه؛ کند و چون؛ این؛ کتاب؛ فاقد دو قسم؛ و تدبیر منزل؛ بود خواجه؛ این؛ دو باب؛ را خود بر آن؛ افزود. خواجه؛ این؛ کتاب؛ را به؛ دو پادشاه؛ تقدیم؛ کرده؛ است؛ نخست؛ همان؛ ناصرالدین؛ محتشم؛ که؛ نام؛ او را در مقدمه؛ آورده؛ و او را ملک؛ الملوك؛ العرب؛ و العجم؛ خسرو جهان؛ و شهیار ایران؛ خوانده؛ است. ولیکن؛ پس؛ از آنکه؛ به؛ بهانه؛ نام؛ نگاری؛ خواجه؛ او را مغضوب؛ داشته؛ و به؛ دژ اسماعیلیان؛ تبعید نموده؛ بود و (پس؛ از آنکه؛ محتشم؛ و گرفتار خان؛ مغول؛ گشته)، خواجه؛ آن؛ مقدمه؛ را بدل؛ نموده؛ و برای؛ آن؛ مقدمه؛ ای؛ دیگر پرداخته؛ به؛ هر حال؛ درک؛ عمیق؛ تر ریشه؛ های؛ تصمیمات؛ خواجه؛ نصیر، خود نیازمند پژوهشهای؛ جامع؛ تري؛ است؛ که؛ امیدواریم؛ دانشجویان؛ بر آن؛ کمر همت؛ برینند.

به؛ هر حال؛ این؛ کتاب؛ اخلاق؛ ناصري؛ از پرمایه؛ ترین؛ کتب؛ فارسي؛ است؛ که؛ در علم؛ اخلاق؛ و حکمت؛ علمی؛ نوشته؛ شده. رؤس؛ مسائل؛ و مطالب؛ این؛ علم؛ را که؛ حکیمان؛ بزرگ؛ درباره؛ هر سه؛ قسمت؛ تهذیب؛ اخلاق؛ و تدبیر و منزل؛ و سیاست؛ مدن؛ در تألیفات؛ خویش؛ نوشته؛ اند خواجه؛ در این؛ کتاب؛ جمع؛ کرده؛ و در قسمت؛ مبادي؛ این؛ کتاب؛ هم؛ آنچه؛ از مسائل؛ فلسفه؛ شرقی؛ برای؛ فهم؛ مطالب؛ لازم؛ بوده؛ با بهترین؛ اسلوب؛ و نیکوترین؛ طرزي؛ نگاشته؛ است.

10- اوصاف؛ الاشراف؛ رساله؛ کوچکی؛ است؛ از خواجه؛ در سیر و سلوک؛ اخلاق؛ صوفیان؛ که؛ پس؛ از اخلاق؛ ناصري؛ تألیف؛ کرده؛ است. خواجه؛ این؛ کتاب؛ را به؛ خواهش؛ شمس؛ الدین؛ محمد جوینی؛ وزیر پرداخته؛ و آن؛ را بر شش؛ باب؛ نهاده؛ است. این؛ کتاب؛ را &laquo؛رکن؛ الدین، محمد بن؛ علي؛ الجرجاني&raquo؛ به؛ تازی؛ درآورده؛ است. این؛ کتاب؛ مکرر چاپ؛ شده؛ است.

11- الادب؛ الوجیز للولدالصغیر، اصل؛ این؛ کتاب؛ از عبدالله؛ بن؛ المقفع؛ (کشته؛ 142 هـ؛ 39 ق.) است؛ و خواجه؛ این؛ رساله؛ را به؛ دستور مخدوم؛ نخستین؛ خود ناصرالدین؛ محتشم؛ قهستان؛ به؛ فارسي؛ درآورده؛ است. خواجه؛ این؛ رساله؛ را مطابق؛ روش؛ ابوالمعانی؛ نصرالله؛ منشی؛ در ترجمه؛ کلیله؛ و دمنه؛ و بهأالدین؛ محمد بن؛ حسن؛ بن؛ اسفندیار کاتب؛ در ترجمه؛ نام؛ تنسر به؛ آیات؛ و اشعار عربی؛ و فارسي؛ مزین؛ ساخته؛ است؛ و مثل؛ دو مترجم؛ مذکور برای؛ آنکه؛ نگاشته؛ خود را به؛ زبان؛ ادبی؛ انشأ کند مطالب؛

اصل‌&znwj; کتاب‌&znwj; را گرفته‌&znwj; و آن‌&znwj; را با زوایدی‌&znwj; آزادانه‌&znwj; در قالب‌&znwj; فارسی‌&znwj; ریخته‌&znwj; است.

12- جواهرالفرایض، که‌&znwj; برخی‌&znwj; آن‌&znwj; را الفریض‌&znwj; النصیریة‌&znwj; علی‌&znwj; مذهب‌&znwj; اهل‌&znwj; البیته‌&znwj; خوانده‌&znwj; اند، رساله‌&znwj; مختصر و جامع‌&znwj; است‌&znwj; در اصول‌&znwj; علم‌&znwj; فرایض‌&znwj; و مواردی‌&znwj; و گویا این‌&znwj; تنها کتابی‌&znwj; است‌&znwj; که‌&znwj; خواجه‌&znwj; در فقه‌&znwj; نوشته‌&znwj; و از او باقی‌&znwj; است. در این‌&znwj; کتاب‌&znwj; خواجه‌&znwj; از کتاب‌&znwj; تحریر استاد خویش‌&znwj; معین‌&znwj; الدین‌&znwj; سالم‌&znwj; بن‌&znwj; بردران‌&znwj; مصری‌&znwj; نقل‌&znwj; می‌&znwj; کند.

13- اساس‌&znwj; الاقتباس، این‌&znwj; کتاب‌&znwj; در فن‌&znwj; منطق‌&znwj; است‌&znwj; و پس‌&znwj; از منطق‌&znwj; شفای‌&znwj; ابن‌&znwj; سینا بزرگ‌&znwj; ترین‌&znwj; و مهم‌&znwj; ترین‌&znwj; کتابی‌&znwj; است‌&znwj; که‌&znwj; در این‌&znwj; علم‌&znwj; تألیف‌&znwj; شده‌&znwj; است. کتاب‌&znwj; مذکور نه‌&znwj; مقاله‌&znwj; دارد و هر مقاله، خود به‌&znwj; چند فن‌&znwj; و هر فن‌&znwj; و به‌&znwj; چند فصل‌&znwj; منقسم‌&znwj; می‌&znwj; شود بدین‌&znwj; قرار:

اولی- در مدخل‌&znwj; منطق‌&znwj; که‌&znwj; آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; ایساغوجی‌&znwj; گویند.

دوم- در مقولات‌&znwj; عشر و آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; فاطیغوریاس‌&znwj; نامند.

سوم- در اقوال‌&znwj; جازمه‌&znwj; که‌&znwj; آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; باری‌&znwj; ارمیناس‌&znwj; گویند.

چهارم- در علم‌&znwj; قیاس‌&znwj; که‌&znwj; آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; آنالوطیقای‌&znwj; اول‌&znwj; نامند.

پنجم- در برهان‌&znwj; که‌&znwj; آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; آنالوطیقای‌&znwj; دوم‌&znwj; نامند.

ششم- در جدل‌&znwj; که‌&znwj; آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; طویفا خوانند.

هفتم- در مغالطه‌&znwj; که‌&znwj; آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; سوفسطیقا نامند.

هشتم- در خطابه‌&znwj; که‌&znwj; آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; ریطوریکا خوانند.

نهم- در شعر و آن‌&znwj; را به‌&znwj; یونانی‌&znwj; بوطیقا نامند.

این‌&znwj; کتاب‌&znwj; را خواجه‌&znwj; سال‌&znwj; 642؛ تألیف‌&znwj; کرد و آقای‌&znwj; مدرس‌&znwj; رضوی‌&znwj; آن‌&znwj; را در سال‌&znwj; 1326؛ در جزو انتشارات‌&znwj; دانشگاه‌&znwj; تهران‌&znwj; چاپ‌&znwj; کرده‌&znwj; است. گفتنی‌&znwj; است‌&znwj; که‌&znwj; برخی، تعداد آثار خواجه‌&znwj; را از کتاب‌&znwj; و رساله‌&znwj; به‌&znwj; 168؛ عدد نیز رسانده‌&znwj; اند.

آرای‌&znwj; فلسفی‌&znwj; خواجه‌&znwj; نصیر کاری‌&znwj; که‌&znwj; خواجه‌&znwj; در استوار کردن‌&znwj; مبانی‌&znwj; فلسفه‌&znwj; مشأ کرد از همه‌&znwj; کارهای‌&znwj; او بهتر بود، به‌&znwj; ویژه‌&znwj; برای‌&znwj; گروهی‌&znwj; که‌&znwj; ارسطو را استاد مسلم‌&znwj; و حقایق‌&znwj; عالم‌&znwj; را با فلسفه‌&znwj; او بیان‌&znwj; شده‌&znwj; می‌&znwj; پنداشتند.

حکیمان‌&znwj; اسلام، غالباً‌&znwj; اقوال‌&znwj; ارسطو و افلاطون‌&znwj; را مانند اصل‌&znwj; ثابت‌&znwj; علمی‌&znwj; می‌&znwj; پذیرفتند و اشتباه‌&znwj; و خطا و اختلاف‌&znwj; آنها را، از شدت‌&znwj; اعتقاد تأویل‌&znwj; می‌&znwj; کردند. گفتار ابونصر فارابی‌&znwj; در مقدمه‌&znwj; الجمع‌&znwj; بین‌&znwj; الریین‌&znwj; و دفاع‌&znwj; سخت‌&znwj; ابن‌&znwj; سینا از تعلیمات‌&znwj; و آرا ارسطو در کتب‌&znwj; خود به‌&znwj; خصوص‌&znwj; کتاب‌&znwj; شفاً نمودار این‌&znwj; حسن‌&znwj; اعتقاد و تعصب‌&znwj; است. دیگران‌&znwj; نیز عقیده‌&znwj; ای‌&znwj; نزدیک‌&znwj; بدین‌&znwj; دو تن‌&znwj; داشتند تا بدانجا که‌&znwj; برای‌&znwj; متأخران، حقی‌&znwj; در اصابت‌&znwj; واقع‌&znwj; و یافتن‌&znwj; مطلبی‌&znwj; اضافه‌&znwj; بر آنچه‌&znwj; حکیمان‌&znwj; یونان‌&znwj; گفته‌&znwj; بودند، قائل‌&znwj; نمی‌&znwj; شدند.

در این‌&znwj; میان‌&znwj; اشخاصی‌&znwj; از قبیل‌&znwj; ابوبکر محمدبن‌&znwj; زکریای‌&znwj; رازی‌&znwj; (در گذشته‌&znwj; 20-313؛ 39#؛ ق.) و ابوریحان‌&znwj; محمدبن‌&znwj; احمد بیرونی‌&znwj; (در گذشته‌&znwj; 440؛ 39#؛ ق.) هم‌&znwj; گاهی‌&znwj; پدید می‌&znwj; آمدند که‌&znwj; خود دارای‌&znwj; افکار تازه‌&znwj; بودند و به‌&znwj; دیگران‌&znwj; نیز حق‌&znwj; می‌&znwj; دادند که‌&znwj; آرا یونانیان‌&znwj; را باطل‌&znwj; کنند و بر آن‌&znwj; نکته‌&znwj; ای‌&znwj; بیفزایند. مناظرات‌&znwj; رازی‌&znwj; با ابوحاتم‌&znwj; محمدبن‌&znwj; حمدان‌&znwj; رازی‌&znwj; (در گذشته‌&znwj; 322؛ 39#؛ ق.) حاکی‌&znwj; از وسعت‌&znwj; نظر پسر زکریا و جمود فکر ابوحاتم‌&znwj; رازی‌&znwj; است.

پس‌&znwj; از انتشار کتب‌&znwj; ابن‌&znwj; سینا و شهرت‌&znwj; و آوازه‌&znwj; شگرف‌&znwj; او در

سده و پنجم، حکیمان و اسلام؛ با نوعی و از تعصب، کتب و او را درس و می دادند و راستی و آنکه و فلسفه و به و جای و تحقیق و در اسرار آفرینش و نزد بسیاری و از حکمت و پژوهان، عبارت و شده و بود از بحث و اقوال و این و سینا و تدریس و کتب و او. چنان و که و جمع و به و دفاع و از این و سینا و پرداختند و بعضی و نیز سخنان و وی و را رد می کردند. ابوحامد غزالی و در مقدمه و تهافت و الفلاسفه و گفته و است و که: هرگاه و ما بطلان و نظر فارابی و را و این و سینا را ثابت و کنیم، در نتیجه، بطلان و اصول و فیلسوفان و مقرر خواهد گشت. عمر خیام و از هواخواهان و این و در این و باره و اصرار می و ورزید.

و فخرالدین و محمد بن و عمر رازی و (در گذشته و 606 و 39# و ق.) مشهور به و فخر رازی و که و در جدل و و علوم و نظری و سخت و قوی و پایه و بود و در بحث و تا بدان و مایه و گستاخ و بود که و پس و از نقل و حدیث و روایت و از حضرت و رسول و اکرم و می و گفت: محمد تازی و چنین و گفت و محمد رازی و چنین و می و گوید، بر گفته و های و پیشینیان و خاصه، این و سینا اعتراضات و شکوک و گوناگون و وارد ساخت. شاگردان و پروردگان و مکتب و وی و از قبیل: شمس و الدین و عبدالحمید بن و خسرو شاهی و (در گذشته و شوال و 652 و 39# و ق.) و شمس و الدین و احمد بن و الخلیل و الخویی و (در گذشته و 637 و 39# و ق.) و افضل و الدین و محمد بن و ناماور خونجی و (در گذشته و 646 و 39# و ق.) و تاج و الدین و محمد بن و الحسین و الارموی و ی و (در گذشته و 654 و 39# و ق.) و اثیرالدین و مفضل و بن و عمر ابهری و (در گذشته و 3-660 و 39# و ق.) در بلاد روم و سوریه و عراق و پراکنده و شدند و تعلیمات و استاد خود را منتشر ساختند و پیش و از پیش و در سست و کردن و عقاید مشائیان و به و ویژه و شیخ و رئیس و کوشیدند. تا اینکه و خواجه و نصیر محمد بن و حسن و طوسی و (در گذشته و 672 و 39# و ق.) به و دفاع و از این و سینا برخاست و شکوک و ایرادهای و فخرالدین و رازی و شاگردان و او را با دلایلی و استوار و تقریری و حکیمانانه و رد کرد چندان و که و طریقه و این و سینا بار دیگر سمت و قبول و یافت و بر جای و محکم و خود نشست.

و از این و مقدمه و کلی و چند مطلب و مهم و می و توان و فهمید و نخست و اینکه: سیر فلسفه و این و سینا تا زمان و خواجه و چه و بوده و است.

و دوم و اینکه: خواجه و با تمام و قوی و در تشبیه بنیان و حکمت و این و سینا کوشیده و است.

و حتی و گاهی و عقاید مشائیان و را تزییف و و برخی و اوقات و سخنان و ابوالبرکات و بغدادی و (در گذشته و 547 و 39# و ق.) صاحب و المعبر و شیخ و اشراق و (در گذشته و 587 و 39# و ق.) را بر آرا شیخ و رئیس و ترجیح و داده و بهتر دانسته و است.

و شماری و از عقاید خواجه و

گفتنی و است و که و افکار تازه و عقاید اصلی و خواجه و بیشتر در کتاب و تجرید العقاید به و چشم و می و خورد و خود در آغاز این و کتاب و می و گوید: «... من و این و کتاب و را بر بهترین و روش و ترتیب و تنظیم و کردم و آنچه و را که و با دلیل و برایم و ثابت و گشته و معتقد خود فرارش و داده و ام و در این و کتاب و گنجانیده و ام...»

1- گروهی و از متکلمان و حکیمان و وجود و عدم و را تعریف و به و حد و رسم و کنند. متکلمان و گویند: موجود چیزی و است و که و ثابت و العین و باشد و معدوم و آن و است و که و منفی و العین و باشد. حکیمان و گویند: موجود آن و است و که و بتوان و از او خبری و داد و معدوم و آن و است و که و نتوان و از او خبر داد. خواجه و گوید: این و تعریفها همه و فاسد است و نادرست و چه و شامل و دور می و شوند زیرا «... ثابت و مترادف و موجود و «... منفی و مترادف و معدوم و است و سپس و گوید که: مراد از تعریف و وجود، شرح و تعریف و لفظ و است و تبدیل و

لفظی و به و لفظ و دیگر که و روشن و تر و واضح و تر از اولی و است و این و از آن و روست و که و چیزی و شناخته و تر و عام و تر از وجود نیست و تا بتوان و آن و را وسیله و تحدید و تعریف و وجود دانست و نظیر این و قول و است و سخن و حاجی و سبزواری و در اول و منظومه و حکمت و معرف و الوجود شرح و الاسم و اولیس و بالحد ولا بالرسم و مفهوم و من و اعرف و الاشیا و کنه و فی و غایة و الخفا و شیخ و رئیس و در کتاب و نجات و گوید: و وجود جز به و شرح و اسم و قابل و تعریف و نیست، چه و او مبدأ و پایه و همه و شرحهاست، پس و شرحی و نتواند داشت، ولیکن و صورت و آن و بدون و آنکه و واسطه و ای و داشته و باشد - در ذهن و هست و؛

2- خواجه و در شرح و اشارات، نمط و هفتم، درباره و علم و خدا با شیخ و رئیس و مخالفت و کرده و می و گوید: و اگر جز این و بود که و در آغاز این و کتاب و با خویشتن و شرط و کردم و که و هر جا عقیده و خود را با نظر شیخ و مخالف و دیدم و آن و را ذکر نکنم و راه و گریز از این و مضایق و و تنگیها و غیر آن و بیان و می و کردم. ولیکن و باید به و شرط و وفا کرد. با وجود این و از دل و خویش و رخصت و نمی و بام و که و در این و باره و اصلاً و به و چیزی و اشاره و نکنم. از این و رو در اینجا اشارتی و کوتاه و می و کنم، برای و کسی و که و طالب و آن و است. اینک و گویم: اگر گفتار شیخ و را در این و باب و که و گوید: و علم و باری و تعالی و به و حصول و صور در ذات و او حاصل و می و گردد و پذیرفتن و اشکالات و زیر لازم و می و آید:

نخست و اینکه: ذات و واحد بسیط، فاعلی و قابل و آن و صورتها می و شود، این و امر مستلزم و پدید آمدن و ترکیب و در ذات و خدا می و گردد؛

دوم و اینکه: ذات و واجب و محل و به و صفات و زاید غیراضافی و غیرسلبی و متصف و می و گردد در حالی و که و بطلان و صفات و حقیقی و برای و ذات و واجب و ثابت و است.

سوم و اینکه: ذات و واجب و محل و معلومات و ممکن و متکثر می و شود. و بالاتر از همه و در این و صورت، باید معلول و اول و ذات و باری، میان و خود او نباشد، بلکه و قائم و به و ذات و او باشد و باری و تعالی و چیزی و میان و ذات و خویش و نیافریده و باشد چه و بر این و تقدیر معلول و اول و تصورات و ذهنی و یا صور علمیه و خواهد بود نه و موجودات و اعیان و خارجی، در حالی و که و عدم و تباین و معلول و نخستین و با ذات و باری و خلاف و آن و چیزی و است و که و حکیمان و و فیلسوفان و پیشین و بدان و رفته و مقرر کرده و اند. سپس و قول و افلاطون و را آورده و که و گوید: صور معقول و قائم و به و ذات و باری و هستند و گویی و در این و را عقیده و شیخ و اشراق و را که و علم و خدا را حضوری و می و داند. پسندیده و است و ولیکن و از او در و شرح و اشارات و نامی و نمی و برد.

3- به و نظر خواجه و اتصاف و ذات و باری و به و علیت و در حق و او نقص و است، زیرا این و امر موجب و می و شود که و او سبب و موجب و باشد نه و سبب و مختار و نیز خصوصیت و یا حیثیتی و که و در زمان و ایجاد معلول و همراه و اوست، در قدمت، با او انباز باشد و این و صورتی و از شرک و است. از این و رو خواجه و علیت و را صفتی و از امر و خدا که و در قرآن و آمده و فرار می و دهد؛ و ما امرنا الا واحد کلمح و البصر و نیز: و اما امره و اذا اراد شیئا أن یقول و یقول و له و کن و فیکون. و از این و راه و است و که و خواجه و به و توحید صرف و و تنزیه و محض و می و رسد.

4- خواجه و در حقیقت و مکان و نیز با شیخ و اختلاف و داشته و و رأی و او را پسندیده و است. می و دانید که و افلاطون و و بیشتر اشراقیان و گویند: مکان، بعد مساوی و با بعد متمکن و است و مراد از متمکن و چیزی و است و که و در مکان و جای و می و گیرد.

ارسطو و بیشتر مشائیان؛ از جمله؛ ابن سینا گویند: مکان؛ سطح؛ باطن؛ جسم؛ حاوی؛ است؛ که؛ با سطح؛ ظاهر جسم؛ محوی؛ مماس؛ باشد.

خواجه؛ در کتاب؛ صراحة؛ می؛ گوید؛ معقول؛ آن؛ است؛ که؛ مکان؛ بعد مساوی؛ با بعد متمکن؛ است؛ و امارت؛ و دلایل؛ سازگارتر است. (14)؛ و دلیل؛ بر این؛ قول؛ آن؛ است؛ که؛ معقول؛ از مکان، بعد داشتن؛ است؛ زیرا هرگاه؛ کوزه؛ ای؛ تهی؛ از آب؛ فرض؛ کنیم؛ تصور ابعادی؛ می؛ کنیم؛ که؛ جرم؛ کوزه؛ را احاطه؛ کند، به؛ نحوی؛ که؛ اگر پر از آب؛ شود؛ تمام؛ آن؛ ابعاد را فراگیرد- و به؛ طوری؛ که؛ علامه؛ حلی؛ می؛ گوید؛ این؛ قول؛ را ابوبکر کات؛ بغدادی؛ نیز اختیار کرده؛ و روش؛ متکلمان؛ هم؛ نزدیک؛ به؛ این؛ روش؛ است. (15).

5- گفته؛ اند خواجه؛ در شماره؛ افلاک؛ نیز با شیخ؛ رئیس؛ اختلاف؛ دارد و بنده؛ تا حال؛ آن؛ را جای؛ ندیده؛ و نفهمیده؛ ام، چه؛ نه؛ در شرح؛ اشارت؛ و نه؛ شرح؛ تجرید علامه؛ حلی؛ به؛ این؛ مطلب؛ اشارتی؛ رفته؛ است.

6- می؛ دانید که؛ درباره؛ حقیقت؛ جسم؛ دو نظر مهم؛ ابراز شده؛ است، نخست؛ آنکه؛ جسم؛ را مرکب؛ از هیولی؛ و صورت؛ پنداشته؛ اند و این؛ نظر ارسطو و مشائیان؛ است؛ و شیخ؛ رئیس؛ نیز همین؛ مذهب؛ دارد، دلیل؛ عمده؛ این؛ گروه؛ آن؛ است؛ که؛ در جسمی؛ قابل؛ اتصال؛ و انفصال؛ است؛ باید ماده؛ ای؛ ثابت؛ که؛ پذیرای؛ آن؛ دو باشد.

دوم؛ آنکه؛ گویند جسم؛ از ذرات؛ کوچک؛ سختی؛ درستی؛ شده؛ که؛ از غایت؛ خردی؛ و سختی؛ قسمت؛ پذیر نیست؛ و این؛ عقیده؛ دیمقراطیس (16)؛ و معتقدان؛ به؛ اجزای می؛ باشد، عقیده؛ متکلمان؛ در باب؛ جسم؛ نزدیک؛ به؛ همین؛ مذهب؛ است. یک؛ عقیده؛ سوم؛ هم؛ سهروردی؛ مقتول؛ ابراز داشته؛ و آن؛ این؛ است؛ که؛ ماده؛ مواد جسم، مطلق؛ است. جزء آن؛ نیست (17) و به؛ دلایل؛ متعدد قول؛ مشائیان؛ را در باب؛ صورت؛ و هیولی؛ رد کرده؛ است.

به؛ هر حال؛ خواجه؛ در کتاب؛ تجرید الاعتقاد دلیل؛ معروف؛ اثبات؛ هیولی؛ را درست؛ ندانسته؛ و نامعقول؛ شمرده؛ است؛ و گوید؛ اینکه؛ جسم؛ قبول؛ اتصال؛ و انفصال؛ کند به؛ سبب؛ ثبوت؛ ماده؛ ای؛ جز جسم، بدان؛ علت؛ که؛ امری؛ محال؛ پدید آید اقتصاً ندارد (18).

مقصود آن؛ است؛ که؛ جسم؛ بسیط؛ را جزئی؛ نیست؛ و قبول؛ انقسام؛ اقتضای؛ ثبوت؛ ماده؛ ای؛ است؛ که؛ هر گاه؛ آن؛ قسمت؛ کنیم؛ محال؛ است؛ که؛ آن؛ ماده؛ بر وحدت؛ خویش؛ باقی؛ بماند بلکه؛ برای؛ هر جزء آن؛ ماده؛ ای؛ جداگانه؛ حاصل؛ می؛ شود، پس؛ اگر ماده؛ هر جزئی؛ بعد از قسمت؛ حادث؛ شود؛ تسلسل؛ لازم؛ می؛ آید، زیرا در نزد مشائیان؛ هر حادثی؛ ناچار ماده؛ ای؛ دارد و اگر این؛ ماده؛ قبل؛ از قسمت؛ هم؛ موجود باشد لازم؛ می؛ آید که؛ فرض؛ وجود مواد بی؛ نهایتی؛ در ماده؛ جسم؛ از روی؛ امکان؛ پذیرش؛ انقسامات؛ غیرمتناهی، ممکن؛ باشد (19).

پانوشتها

1. زیدان، جرجی، آداب؛ اللغة؛ العربية، 234/3؛ ... فرها العلم؛ فی؛ بلاد المغول؛ علی؛ يد هذا الفارسي، كانه؛ قيس؛ منير في؛ ظلمة؛ مدلهمة.
2. شمس؛ قيس؛ رازی، المعجم؛ فی؛ معاییر اشعار العجم، د، مقدمه؛ چاپ؛ علامه؛ مرحوم؛ محمد قزوینی.



3. کتبی، ابن‌زینبی، شاکر، فوات‌الوفیات، 2/149-50، چاپ‌مصر، 129 هـ و 39 ق.
4. عزای، عباس، تاریخ‌علم‌الفلسفه؛ علم‌الفلسفه؛ فی‌العراق، 32-9، و خوانساری، روضات‌الجنات، 583، چاپ‌تهران.
5. مجمع‌الاداب، 256، چاپ‌هندوستان.
6. احوال‌و آثار خواجه‌نصیرالدین‌طوسی، تألیف‌مرحوم‌مدرس‌رضوی، 29.
7. کتبی، ابن‌شاکر، فوات‌الوفیات، 149 و مجله‌العرفان، سال 47؛ شماره 4؛ ص 330؛ زیدان، جرجی، تاریخ‌التمدن‌الاسلامی، 3/214. ابن‌کین‌و عین‌و عبارت‌کتبی‌و...؛ وایتنی‌نصیرالدین‌طوسی‌بمراغه‌و قبة‌و رصد‌عظیماً. واتخذ‌فی‌ذلك‌خزانة‌و فسيحة‌الارجأ و ملأها من‌الکتب‌التي‌نهب‌من‌بغداد‌والشام‌و الجزيرة، حتی‌تجمع‌فیها زیادة‌علي‌أربعمائة‌ألف‌مجلداً).
8. کتبی، ابن‌شاکر، فوات‌الوفیات، 2/151 چاپ‌مصر. ... و كان‌يعمل‌الوزارة‌لهولاكو من‌غیران‌یدخل‌یده‌فی‌الاموال‌و احتوی‌علي‌عقله‌حتی‌انه‌لا یرکب‌و لا یسافر‌الا فی‌وقت‌یأمره...؛ برای‌اطلاع‌رجوع‌کنید به‌کتاب‌کشف‌المراد‌فی‌شرح‌تجريد‌الاعتقاد، چاپ‌قم‌مکتبه‌المصطفوی، بی‌تا).
10. نعمه، شیخ‌عبدالله، فلاسفة‌الشیعة، 501 و 474، چاپ‌بیروت.
11. حاجی‌خلیفه، کشف‌الظنون، 2/16. باید دانست‌که‌این‌غیر از آن‌زینج‌شاهی‌است‌که‌خود خواجه‌نوشته‌و نجم‌الدین‌لبودی‌آن‌را شرح‌کرده‌و (زینج‌زاهی) نام‌داده‌است، خواجه‌ابن‌کتاب‌را به‌نام‌رکن‌الدین‌خورشاه‌اسماعیلی‌پرداخته‌است.
12. نعمه، شیخ‌عبدالله، فلاسفة‌الشیعة، 497 و حاجی‌خلیفه، کشف‌الظنون، 2/318.
13. حاجی‌خلیفه، کشف‌الظنون، 2/15.
14. ... و المعقول‌من‌الاول‌و البعد‌(ای‌البعد‌المساوی‌بالبعد‌المتمکن) فان‌الامارات‌تساعد‌عليه...؛ حلی، علامه، کشف‌المراد‌فی‌شرح‌تجريد‌الاعتقاد، 111، چاپ‌قم.
15. Democritus (023-06416 ق.م) بنیانگذار مذهب‌ذره‌و (= ذره‌انگاری‌Atomism)؛ سهروردی، حکمة‌الاشراق، 74-80، چاپ‌هانری‌کربن.
17. ... و لا یقتضي‌ذلك‌اي‌قبول‌الجسم‌و الاتصال‌و الانفصال، ثبوت‌مادة‌سوی‌الجسم‌لاستحالة‌وجود‌مالایتناهي...؛ حلی، علامه، کشف‌المراد‌فی‌شرح‌تجريد‌الاعتقاد، 110 چاپ‌مکتبه‌مصطفوی‌و آثار‌و احوال‌خواجه‌به‌قلم‌آقای‌مدرس‌رضوی، 4-103.

منبع : کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکمت